

لکه ۱۳۱ ~ ۲۰۰۱

عوارضه مانی محترم  
درود گرم بر تو در بیان سراسر آن چه که در بیان زاله نوشته است  
در صفحه دوم خط پنجم باید " لکه" را بچسباند تا با سوره آن  
لکه آنچه او دیده است

تادم که باز سوره را با قسم می توانیم بیوند تا عمارت مال را حفظ کنیم  
من یا بیمار از لقمه آیت در بیان زاله برافقم. تنها از واره یا  
صفت تا تمویل گنده بیمار در نجوم که دور از واقعیت دیده  
بی ارضای است. زیرا هم نظر بر این آمان که لوراحی شده اند این روز  
سنگی در تمام فرزند آدمی تو مانی زنده کنی ای توانست راه و آرمال  
خودش را نشناسد و در سگ آن با ریتد و نامور در سزنده و اسپروار  
زورگی کند. او در هیچ راه و آرمال از هیچ شوره و در هیچ سفار  
اهلیت گنده بنیوه و منت

مانی جان طربم دفتر کرده که تا نامی را با چراغ آناه خالو  
سایه سال آرامم که خدا سده ای خالو قسم

سلامت بسیار عزیز  
اسدوار داد و پوریا

زاله

ژاله اصفهانی، ~~کتابخانه~~ میان دو آرمانشهر

مقدان، بنویسید هر چه می خواهید

ولی نگوئید این را،

که ژاله ترك وطن کرد.

بسا کسا، ز وطن دور و در وطن هستند

بسا که در وطن استند، از وطن دوران.

البرز بی شکست. ص ۳۲

وقتی با نام و آفریده های شاعری شناخته شده و جاافتاده روبرو می شوم که سبک و سیاق کارش را شناسانده است، نخستین پرسشی که بر ایم پیش می آید این است: اگر او نمی سرود، شعر پارسی بدون سروده های او چیزی کم می داشت؟ آیا می شود شعر امروز ایران را بدون نیما، شاملو، فروغ، آتشی یا اخوان به تصور آورد؟ اگر ده ها شاعری که سرودند و بسیار هم سرودند، ولی تاثیر چندانی در روند رشد شعری ما و هنایش گسترده های دردل و ذهن خوانندگان شعر پارسی نداشته اند، نمی سرودند و نمی نوشتند، معماری شعر امروز ما دچار کمبود می بود؟ آیا این پرسش، سنجش و ملاکی برای شعر سنتی پیرامون کیفیت و ارزش شعر شاعران در میان نمی نهد؟ مهدی سهیلی شعر سنتی ایران را خوب می شناخت و حجم وسیعی از آن را در حافظه داشت. او چندین مجموعه از شعرهای اش را هم نشر داد، اما نقش و تاثیر او در شعر هم روزگار ما چه اندازه بود؟ آفرینش شعر، در نخستین گام، امری شخصی است. اما منتشر کردن آن در واقع وارد شدن به میدانی است که در یکسوی آن فردوسی و حافظ و رودکی، و در سوی دیگرش، نیما و شاملو و همانندانشان ایستاده اند. شاعر با حضور در میدان ادبیات شعر خود را به سنجش و داوری می گذارد. از آن پس، هر کسی اختیار دارد با معیارهای شناخته شده ی شعری در ایران و جهان، و با سلیقه ی شخصی خود، شاعر و شعرهای اش را ارزیابی کند. این ارزیابی

به خودی خود در ذهن خواننده صورت می گیرد، فارغ از این که بیان شود یا نه. این داوری سپهری و فروغ را در جایی حذف نداشتی در جغرافیای شعری می نشاند و سهیلی و همانندانش را از این جغرافیای ادبی حذف می کند.

ارزیابی کارشناسانه دربارهی سروده های این یا آن شاعر موضوع بعدی است. پس از آن که شاعری اثبات یا نفی شد، چونی ها و چسانی آفریده هایش مورد ارزیابی کارشناسان ادبی قرار می گیرد. بنابر این پیش از هر چیز یافتن دیدن یک شاعر در جغرافیای شعر است. نخستین معیار همین است. می توان بريك يا چند شعر از يك شاعر انگشت گذاشت که ماندنی بوده، هستند و یا خواهند بود. اما میزان تاثیر گذاری يك شاعر بر تکامل شعری يك زبان و در جریان زمان اهمیت فراتری دارد. حافظ با ده ها غزل ناب اش از دلی به دلی و از زمانی به زمانی دیگر می رود. حافظ با شعرش، در همه ی دوران ها و در میان بسیاری از جریان ادبی، جریان فکری و عاطفی ایجاد می کند.



بنا او ستاره‌ی درشتی در کهکشان پرستاره‌ی شعر فارسی است. در کهکشان‌های بسیار از ستاره‌های کم سو‌ی‌اش مرده‌اند، گرچه هنوز و اسپین تابش‌های زمان حیاتشان، به‌صورت نامی، پادی، بی‌تی و یا در کتاب‌های تذکره‌ی شاعران و تاریخ ادبیات به ما می‌رسند. از این منظر به شاعران جا افتاده‌ی بنگریم که گستره و ژرفای شعر و فکر خود را تا حد زیادی نشان داده‌اند. و شاعرانی تثبیت‌شده به‌شمار می‌آیند. و به‌طور از دوری‌های شتابناک پیرسیم دوام کلامیک از شاعران هم‌روزگار ما بر جیبدهی عالم ثبت شده و می‌شود و کلامیک از آن‌ها از دل بروند چو از دیده روند؟

از این پیش‌نوشتار درمی‌گذرم تا شعر ژاله‌ی اصفهانی را از منظری دیگر و با سنجشی دیگر نگاه کنم. ژاله اصفهانی شاعری است در تبعید، اما نه برای تبعید، بل که برای میهن‌اش. دلبستگی این بانوی حساس و نازک دل به ایران چندان است که او پس از دهها سال دوری از وطن و زیستن در فرهنگ اروپایی، کماکان نگاه به گذشته، به ایران و سرنوشت آن دارد. نگاه شعری او به ایران هم عاطفی است و هم اجتماعی. عاطفی است، آنجا که وی به رود و کوه و گیاه، به طبیعت و شهرهای ایران می‌نگرد و اجتماعی است، آنجا که با سرنوشت اجتماعی و وضعیت سیاسی ایران روپارو می‌گردد:

بیت گلی، بت زرین، چو هر بت دیگر  
خلل‌پذیر بود  
ایک آنچه او دیده است جاوید است  
وجود مردم و تاریخ و رزم و امید است.  
و من وطن را با این چهار دارم دوست.

وطن، دو چشم و دوفرزند من، نثار بت باد  
شکو‌همندی و شادی همیشه پارت باد.  
البرز بی شکست. ص ۳۳

تاثیر مناظر زادبومی ایران بر ژاله‌ی کودک، نوجوان و جوان چند دهه‌ی پیش به اندازه‌ای عمیق است که وی حتی اگر چهل یا پنجاه سال بعد در شهر رم باشد و مناظر آن جا را توصیف کند، در پایان، عاطفه و خیالش به ایران می‌پیوندند، و آهی جانسوز و حسرت‌بار از دل برمی‌آورد:

ایتالیا  
ای شاهکار نغمه‌ها  
ای سرزمین آفتابی،  
از یاد دیدار تو شادم  
زیرا تو ایران مرا آری به یادم.  
با مردم پر رنج و رزمش  
با مردم خون‌گرم پر حرف هنرمند  
با شعر و فرهنگش که باشد جاودانه.  
البرز... ص ۴۰

چنین به نظر می‌رسد که ژاله کمتر توانسته است از زیبایی جهان

در غیاب میهن اش لذت ببرد. نوستالوژی دردناکی که شعر او را در خود پیچیده، مانع بوده است تا او از زندگی خود و زیستگاه های برونمرزی اش کام بگیرد. شکست های سیاسی، شعر او را همنشین افسوس و دریغ می کند. و دور بودن از میهنی که دیگر همان میهن ترک شده در هنگام مهاجرت او نیست، شعر وی را غبار آلود و خاکستری می نماید.

ژاله هرجا که نگاهی عاطفی به ایران دارد، در جستجوی شهری گمشده در گذشته است. و هرجا که نگاهی اجتماعی دارد، در جستجوی شهر یا آرمانشهری در آینده است:

در پس آن کوه های دور تناور  
دورتر، آنسوی ابرها و افقها  
در دل پر راز آن ستاره های شبخیز،  
دورتر آنجا که هیچ آب و هوا نیست  
هست فضاها که در تصور ما نیست.

...  
چون بپذیرم که زندگی و زمانه  
منحصر ساکنان روی زمین است؟

...  
بعد از صدها هزار سال من و تو  
روی پر و بال شعله های خروشان  
چون دوپرنده، پرنده های طلانی  
آزاد از رنج و بیخبر ز جدائی،  
شاید در بی کرانه ی ابدیت  
ما را دیدار هست و نیست قیامت.  
البر... ص ۴۶

در سال های نخست انقلاب ۱۳۵۷ تعبیر بهار آزادی ورد زبان همگان بود و ژاله نیز پس از سال ها دوری، به وطن برگشته بود. در این باره سروده بود:

بهار تازه نفس آمد و پرستوها  
به سوی لانه ی خود شادمانه برگشتند  
پرندگان سفر کرده از گلستانها  
برای ساختن آشیانه برگشتند.  
البرز... ص ۴۳

ژاله نگاهی به روز و امروز داشته، و از جنگ و برادرکشی و ستم بر روستاییان و زحمتکشان سروده است. اتفاقا بیشتر این گونه شعرهای او در «البر بی شکست» غنا و ژرفای شعرهای عاطفی او در کتاب «ترنم پرواز» را ندارند. و گذر زمان نمی تواند آن ها را در خود و با خود نگهدارد.

بهار مژده رسان، ای بهار مژدمرسان،  
به بزم و سنگر آزادگان گل افشان باش.  
پیام تازه ی پیروزی و امید آور  
برای منتظران، بهترین بهاران باشد.



از جستجوی شهری گمشده در گذشته ها نوشتیم. این، سرشت شعر بسیاری از شاعران برونمرزی ما است. کمتر کسی است که نداند شهر و زیستگاهی که یکایک ما در پنجاه یا بیست سال پیش پشت سر نهاده ایم چندان دچار دگرگونی شده اند که با همان شهر امروزی یکی نیستند. شهرهای گمشده‌ی ما در زیر شهرهای تازه اما با همان نام و نشان دفن، یا توسط آن‌ها گوارده شده اند. دیگر از کوچه‌ها و محله‌های دوران کودکی ما چندان چیزی به همان نشانی و شکل نمانده است. آن کوچه‌ها و محله‌ها، باغ‌ها و کوچه‌باغ‌ها تنها در ذهن ما به حیات خود ادامه می‌دهند. آن‌ها جایشان را به کوچه‌ها، خیابان‌ها و ساختمان‌های تازه ای داده اند. در نمونه‌ای دیگر، نیشابور که از قرن‌ها پیش همین نام را داشته، بارها در گذر زمان و جنگ، ویران و بازسازی شده است. نیشابور ابوسعید ابی‌الخیر زیر نیشابور امروزی دفن و فراموش شده است. گرچه برخی نشانه‌ها و مکان‌ها، همچون رودها، کوه‌ها و برخی عمارات تاریخی برجای خود مانده‌اند. و می‌مانند. اما مناظر پیرامون آن‌ها دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند. لذا شاعر، اگر زمانی دراز در مهاجرت و تبعید مانده باشد، در نوستالوژی‌های اش از آدم‌ها، مناظر و مریایی سخن می‌گوید که مرده و نیست شده، و یا دگرگون گشته‌اند، و یا زیر مناظر بعدی دفن شده‌اند. جستجوی شهرهای گمشده بی‌هوده است. گذشته برای همیشه پشت زمان مانده است. و قابل بازگشت و بازیافت نیست. پس زاری و بی‌قراری برای از دست رفته‌ها، آزردن خویش و دیگران است. مگر آن‌که ارجاع شعر به این چیزها منطقی فلسفی، اسطوره‌ای و عاطفی را بگشاید که خود آن چیزها دیگر اهمیت درجه اول نداشته باشند. بل که بهانه‌ای باشند برای ایجاد یک طرح عاطفی، خیالی یا باستان‌گرایانه. و گرنه زاریدن، دل‌تنگی برای مرده‌ها و دفن شده‌ها گریه‌ای از دل و اندیشه‌ی انسانی که امروز در عصر انفجار اطلاعات و تغییرات برق‌آسا می‌زید، سازنده، پذیرا و گوارا نیست.

نگاه شیفته‌ی ژاله به ایران را که نگاهی حقیقتاً بی‌ریا و بی‌شیله‌پيله، و دور از شوونیسم است باید ستود، و نیز در همان حال می‌توان پرسشی دربرابر کارائی و کرامت آن نهاد. جستجوی آرمانشهر یا مدینه‌ی فاضله که ذهن هر زبیده و دیشعوری درگیر آن است، ناشی از آرمان‌خواهی و آینده‌گرایی کسانی است که جهان را در دوران خود به سامان نمی‌بینند. ذهن آدمی خود به خود در جستجوی بهشت است. در نزد اهل خرد، این بهشت، زمینی و این جهانی خواهد بود و در نزد اهل خرافه و دین، بهشتی است در دنیایی دیگر و پس از مرگ. در واقع دین‌زدگان امیدی به رستگاری انسان درین دنیا ندارند و لذا تلاشی هم برای رستگاری این جهانی آدمی نمی‌کنند. دین، پیروان خود را به تن درداندن به بسیاری از بلایای آسمانی و مظالم زمینی دعوت می‌کند. پنج بار زانو زدن روزانه در برابر خالق، زانو زدن و قربانی دادن در برابر معابد و مکان‌های مقدس و دینی، پیروی بی‌چون و چرای امت از خلیفه، رسول، امام و ولی فقیه یا فلان پیشنماز، همه و همه برای رسیدن به آسایش، رهایی، عدالت و آزادی در بهشتی الهی، آن‌هم در فراسوی واقعیت و هستی است.

...  
بعد از صد‌ها هزار سال من و تو  
روی پر و بال شعله‌های خروشان  
چون دوپرنده، پرنده‌های طلایی



آزاد از رنج و بی‌خبر ز جدائی،  
شاید در بی‌کرانه‌ی ابدیت  
ما را دیدار هست و نیست قیامت  
البر... ص ۴۶

اما خردمندان و اندیشه‌ورزان دلبسته‌ی این جهان‌اند و می‌خواهند با کار و پژوهش و بیگار، بهشتی زمینی برپای دارند که در آن مهر، آزادی، فراوانی و نعمت‌های مادی در دسترس همگان باشد. همه‌ی اینان، نه درک، دریافت، تصور و تصویر یگانه‌ای از این بهشت دارند و نه راه و روش و مشخصان برای رسیدن به آن یکسان است. با اشاره به غربی‌ها می‌نویسد:

اینها، تازنده‌ی امروز و فردایند.  
ما بازنده‌ی، دیروز و امروزیم.  
اینها به طواف خورشید می‌روند.  
ما، چله‌نشین قندیل و پیسموزیم.  
ترنم پرواز. ص ۲۵

پیروان آیین مانی، مزدک و حسن صباح در ایران، تصور و روشی ویژه برای نیل به بهشت زمینی داشته‌اند و پیروان احزاب چپ و آتئیستی رهاکارها و تصویر دیگری از آن دارند. با این همه سرشت مشترک همه‌ی این‌ها اینجانه‌ی بودن، آینده‌گرایی، پوشش و کوشش برای برپایی این آرمان‌شهر است. این که این آرمان‌شهر چقدر تحقق پذیر است، امر دیگری است. ای بسا دنیای امروز ما با این همه پیشرفت و امکانات، همان بهشت انسان‌های هزار پایه هزار سال پیش است که انسان درگیر گرسنگی، بیماری و بی‌خویشمانی و زودمرگی بودند. به باور من تصویر و نگاره و نگرش علمی تصور آرمان‌شهر، هر چند که آموزه‌ای از خیال و وهم با واقع باشد به ایزاری برای مجتمع کردن انسان‌های آرزومند و سوءاستفاده از تجمع و تشکیلات آن‌ها در مقاصد سیاسی است. شاعر هوشمند از چنین دامی می‌گریزد. هر شاعر فرهیخته و آرمان‌خواهی باید آقدر دانش و عاطفه و خیال داشته باشد که بتواند راهی هر چند باریک و تاریک اما بی‌عرضانه به آرمان‌شهر خود بگشاید و آن را بنمایاند. ضرورتی ندارد که افلاطون یا مارکس یا حسن صباح برای شاعر و هنرمند کاخ خیالی آرزوها را برپاکنند. و هنر و شعر آنان را سوی و جهت بدهند. افسوس خواری بیک شاعر برای درختانی که بر اثر آلودگی هوا یا بر اثر تبه‌کاری انسان‌ها می‌میرند، همانا آرزو کردن جهانی است که در آن به بهداشت طبیعت بهاء داده می‌شود. آرمان‌شهر خود را، اندک اندک و قدم به قدم می‌آفرینیم. و طریق رویاهای تحقق‌ناپذیر نمی‌شویم.

نکته‌ی درخور توجه در شعر کهن‌بانوی شعر نو ایران، تازه شده زبان او در تازه‌ترین مجموعه‌ی شعرش «ترنم پرواز» است. در این کتاب، ژاله از زبان شعر دهه‌ی ۳۰ و زبان رمانتیک دهه‌ی چهل‌دور می‌شود. اوزان نیمایی را نرم و نرمتر می‌کند و در برخی از شعرها به شعر سپید و بیوزن می‌رسد. در ترنم پرواز، شعرها کوتاه‌تر، موجزتر، پاکیزه‌تر و امروز‌تری شده‌اند. شاعر در این کتاب از امیدهای واهی، از سیاسی‌نویسی‌های مفرط و از زاری‌های سوزناک، دور و دورتر می‌شود. و شگفتا که این تحول و تغییر در

سین پال برای وی اتفاق می افتد. آیا می توان این تغییر را حاصل هجوم میلیونی ایرانیان به خارج، مهاجرت ژاله از مسکو به لندن، در آمیخته گی او با ایرانیان نورسیده از ایران و همکاران ادبی تازه رانده شده اش به بیرون مرزها دانست؟ می توان گمانه زد که اگر ژاله که نخستین شعر هایش را در نخستین کنگر می شاعران و نویسندگان ایران، در حضور نیما و خانلری و بهار خواند به شوروی که جایگاه ایرانیان حربی بود نمی رفت و در محیط اروپا که همه نوع ایرانی در آن همیشه حضور داشته است، حضور می داشت، شعرش امروز بسیار متفاوت تر از آن چیزی بود که تاکنون از او خوانده ایم و می خوانیم؟

والله اعلم

رودر برید مهره ک باغی

دیوار خراب بود. ریشک درسته، کتو هه. چشم بر راه فرصت می خاتم تا بر سگ فی

ساره وارسی دره به بهر ستم (هتاهل همبره به هم از تجربه قدرت باطناب

به ۲۰ بیایم ا)

لغت بوم چهره ک راه از زوره صفایک بر سوهاب نوشته ام بر سبب می فرستم نه

می سنی.

دوستان با نزهت در س راهم بزود خراهم خزانده و ک ای آ نگاه این اندر سته

کس ترش با به. منتظر زیندی در س هتم. نه

با بوسه و مهر

۲۲.۵۵.۵۱

برضا